

پیوند کرده اطاعت او را لازم شمرده وی را بر ریاست بر داشتند بغير وسیله این نسب ریاست عامه از برای کسی دست ندهد و... « ابو حامد گفتار لمیا را نا تمام گذاشت و در حالیکه از رأی رزین و عقل متین وی خندهای شگفت آمیز میکرد گفت « آفرین بر تو لمیا... بسی دانشمند و خرد یژوه بوده و ما را بمطلبی آگاه کردی که کسی جز تو بدین معنی راه نبرده بود و جز دانشمندان و بخردان دانا بدین امر پی نمیرند بقیه دارد

فسوة الفصیل

بقیه از شماره قبل

یعینی حاسدی العنید انی امام لیس لی مرید
الم یکن لوط نبیاً مرسلأ ؟ لم یتبعه احد من الملا
و شهرنا هذا کشهر لوط لا یعرف اللاطی من الملوط
و در سنه للجامع العباسی اخرج اسماً بین کل الناس
وکل من لم یدعنی مجتهداً
ان کنت لم انکحه لست سیداً

و وضع اسم حجة الاسلام لغيرنا من قلة العوام
وان اباه الطاعنون فی الشرف فهذه احکام اشياخ النجف
فانهم قدو القدی ذا القبا (اسماً انی و کنیة و لقباً)
و مسجد الناظم لی بالنقد وليته فی ضمن شرط العقد
بنوه لی قبل ولادی مسکناً (والاصل فی المبني ان يسکنا

و ان يلاحانی شريف العلماء

فمیر خسرو شاه حسبی حکماً

فانه ام الحليس الشهيرة
لو كان للحكام من فراسة
واجبروا الناس على اكرامى
و مجدوني غاية التمجيد
لكنهم اعداء اهل المكرمة
فدع ليذهب ليس فيهم فائده
بلوت ما في عهدهم من وهن
وما بدنبال حصاني من احد
خدامنا را جلهم كفارس
فن نخطاه بتقديم الحقيق

لانه لم يرع قول الادبا

(واخرن ذا ان سواء صحبا

اقسم بالفيل و حق البق
اذ لم يقم من حرام البلد
تعرفنى اللحنى وتحت الحنك
صدقنى ابن اخى و خالى

با نهم مقتصب لحقى
من فاضل مثلى ولا مجتهد
والميل والكحل وقاب العينك
كفى بهذا شاهد الثعال

الباب الثانى - فى موازين تحصيلاتى

قرات فى التبريز قبل حلمى
ازبرت صرف المير والعواملا
شمس المعالى حينما يرانى
ان الاديب جائنى محاوراً
ادبت زيدا بعضا الجراح
خرقت است عمر بالنصل
رفعت ما كان من التنازع

عند شيوخ الفن كل علم
فصرت فى علم المبادى كاملا
يبعرفى الحين على التنبان
مقدمه يطبخ عندى طائرا
لضربه عمرواً بلا جناح
على العدول من بناء الاصل
ما بين عاملين بالترافع

ازلت عن منصة الصدارة
همزة الاستفهام بالحجارة
بقیه دارد

آثار صدور یا صدور آثار

خواجہ معین الدین اصم کاتب سلطان سنجر

قطعه

سگ در این روزگاری فرجام بر چنین مہتری شرف دارد
در قلم دانستن فلاح نماید خنک آنرا کہ چنگ و دف دارد
اگر در عصر سلطان سنجر اینگونه از دست هنر و قدرت قلم باید نالید
پس آیا در این زمان چه باید گفت
وحید

قطعه دیگر

هر چند کہ کار تو در این گنبد گردان
چون قد الف تاب خم و بیج ندارد
امروز مکن تکیہ بر این حرف کہ فردا
معلوم تو گردد کہ الف هیچ ندارد

کمالی بخاری

(قطعه - احترام از رفیق بد)

بی درستی دوستی با کس نشاید داشتن
یا کسی را از گرافہ دوستدار انگاشتن
اعتماد دوستی بر هر کسی مشکل بود
احمقی باشد در این معنی خطا پنداشتن
بر امید آب خوش درشورہ گر چاہی کنی
آب او چون شور آید بایدش انباشتن